



۲۰۱۸/۰۵/۲۹

م، نعیم بارز

زیر نام خدای آسمانی، حاکمیت های دینی بروی زمین خدایی می کنند!

محترم آقای آریا! خدای آسمانی خاستگاه زمینی دارد و شما، با همان خصلت دین خوبی آنقدر در نوشته های تان از کتره، کنایه، طعنه و نیش زدن کار می گیرید که انسان حین تعقیب موضوع فکر میکند با دشمن خود وارد گفت و گو شده است، نه با مخالف فکری خود.

در موضوع اصرار شما به «یکتا پرستی» «اسپینوزا» باید گفت "فریدریش شلایر ماخر «Friedrich Schleirmacher» نخستین کسی است که یک عنصر اساسی را در زندگی دینی دریافته و آن عنصر را «احساس وابستگی» نامیده است، البته احساس تعلق و یا وابستگی متعارف را از وابستگی مطلق دینی متمایز می سازد. اما بی تردید شما آقای ولی آریا در چنین وابستگی مطلق گیر مانده اید که از طریق آن «احساس وابستگی» خود را درک می کنید یعنی از هویت اصلی خود دفاع می کنید، حق دارید و می دانم که در چنین سن و سالی رهایی از این هویت تلقین شده در طول عمر برای هر کس آسان نیست.

لذا خود را مجبور دیده هر موضوعی فلسفی منطقی و علمی را در جهت حقانیت به عقیده خود تعبیر و تفسیر نمائید. البته امر بسیار طبیعی است که به آن بخش از بحث تصورات و پنداشت فلسفی اسپینوزا (وحدت الوجود) تکیه کرده و نتیجه بگیرید که مقصد بحث اسپینوزا همان خدای یگانه یهودیت، عیسویت و اسلام است که به روایت شب معراج حضرت محمد از بیت المقدس با سواری براق برای ملاقات «خدا» به آسمان هفتم رفته است.

اگر به زعم شما آقای آریا، بحث فلسفی اسپینوزا در باب (وحدت الوجود) همان بحث پیرامون «خدای» سه دین آسمانی بوده باشد، پس اسپینوزا به چه جرم و گناهی از سوی جامعه یهودی تکفیر و تهدید به مرگ شده است؟

کتاب اخلاق اسپینوزا صفحه ۲۱۶: «در خصوص بندگی انسان یا قوت عواطف، آمده است، من نا توانی انسان را در تسلط بر عواطف خود و جلوگیری از آنها بندگی می نامم، زیرا کسی که تحت سلطه عواطف خویش است مالک خود نیست، بلکه تا آن حد، دست خوش اتفاق است که با اینکه بهتر را می بیند، غالباً مجبور می شود که از بد تر پیروی کند» و بی جهت نیست وقتی «ایوان گی یو» فلسفه اسپینوزا و فلسفه، فیلسوفان نام داری چون سقراط، دیکارت، کانت، فیور باخ، فروید و غیره را به بحث گرفته و موضع هر یک را به غیر عقلانی و غیر علمی بودن

دین نشان می دهد. آقای آریا بجای بحث و استدلال مبتنی حقانیت و حقیقت دین، به همان روش تبلیغات عوام فریبانه منبری، این طور به تعریف و توصیف دین می پردازد:

«دین چه از لحاظ ارزش و موثریت اجتماعی انسانی و چه از دیدگاه منشاء و مبداء بر فلسفه رجحان دارد که نمی تواند خود را در محدوده منطق فلسفی جا دهد و در عین حال به رسالت متعال خویش بپردازد» «مقاله استیرو تایپ صفحه ۵ پراگراف ۳»

آقای آریا شما! طور مثال هم که شده یک جمله و یک کلمه از آن «ارزش و موثریت اجتماعی انسانی دین» که خود به آن باور دارید نمی آورید و نه از «رسالت متعالی دین»

باید از آقای آریا پرسید: آیا «ارزش و موثریت اجتماعی انسانی دین» همین می تواند باشد که حضرت موسی به جرم گوساله پرستی قوم خود، آنها را به جان هم می اندازد که در نتیجه در یک روز سه هزار نفر به قتل می رسد؟ و یا «رسالت متعال» سه دین آسمانی همین است که در جنگ های تاریخی و سلیبی بین خود صد ها هزار انسان را به قتل رسانده و تا امروز همدیگر را تکفیر کرده و کشتار همدیگر را مجاز می دانند؟ صرفنظر از مثال های دیگر که در این مورد بی شمار اند.

یکی هم سنگسار زانیه و احادیث مجعول، درست است که در نص قرانی نیامده است، چنانکه آن را از یهودیت می شناسیم، اما باقی مجازات های وحشیانه دست و پا بریدن ها در (مآئده ۳۳ حکم می کند) و (مآئده ۳۸) به کشتن محارب با خدا و و. آیا با این وضع، ارزش اجتماعی دین درست و رسالت متعالی است؟ آیا خدای را می توان خردمند خواند که زن و بندگان را ناقص خلق کرده و «بر چشم و گوش و دل شان مهر نهاده» و شیطانی را به دنبال شان فرستاده باشد که آنها را از راه خدا براند و خود در کمین نشسته نظاره کند تا هر گاه آدم ها مرتکب خطا و گناهی شوند ایشان را در آتش فروزان جهنم خود بسوزاند؟

نه آقای آریا، اسپینوزا از همچو خدای سخن نمی گوید که از سوی او به رسولانش چنین وحی و یا پیام فرستاده شده باشد.

آقای آریا، در صفحه ۵ پراگراف ۴ می نویسد: «کارل یاسپرس فیلسوف المانی و اسپینوزا شناس معتبر در کتاب معروف خویش تحت عنوان «فلسفه، الهیات و سیاست اسپینوزا» از گفتار اسپینوزا چنین نقل می کند که می گوید: «خدا پرستی که از نظر فلسفی یقین خرد به هستی خداست، برای توده مردم از طریق دین واقعیت می یابد، یعنی از طریق «اطاعت از خدا» ما آدمیان خواه فیلسوف و خواه متدین در برابر خدا فرمان برداریم، منتها به دو نحو: خداوند یا فرمان های خود را در درون ما جایگزین ساخته است (در این صورت خرد فلسفی از خود نیرو می گیرد و از طریق خود فرمان خدا را می برد) یا به عنوان قوانین به پیامبران ابلاغ کرده (که در این صورت از طریق خواستاری بی چون و چرا اثر می بخشد)

آقای آریا: آنچه شما از قول یاسپرس و یاسپرس از قول اسپینوزا تحت عنوان «فلسفه، الهیات و سیاست اسپینوزا» آمده است، شاید شما چنان دریافته باشید. اما ایوان گی یو، در کار تحقیقی خود به نقل از رساله ای کلامی سیاسی اسپینوزا که قبلا زیر عنوان دین چیست در صفحه ای ۴ آمده، نوشته است: «دین و یا تعالیم وحیانی نتیجه (مفاهیم

فلسفی و عقلی) نیستند و تنها راه رو آوردن به دین برای انسان «ایمان پرشور» است و اینکه اسپینوزا ادیان تک‌خدایی را ساخته و پرداخته ذهن توده‌های نا آگاهی می‌پندارد که در تلاطم دائمی بیم و امید به سر می‌برند و این تخیلات به گفته اسپینوزا بعضاً به هذیان و جنون خشونت‌آمیز نیز می‌انجامد و زمینه‌ساز خرافات و بخصوص خرافه بزرگ ادیان تاریخی شده است که می‌توان با طلب استمداد از پروردگار، رویداد‌های غیر قابل کنترل و غیر قابل پیش‌بینی را به سود خود تغییر داد. صفحه ۴ پراگراف آخر»

بیان کلمات آخر چنان منطقی و از نظر تاریخی روشن است که جای زیادی برای بحث نمی‌گذارد.

آقای آریا شما: از آن نکات مجعول و تصورات و پنداشت‌های نا مفهوم سخن می‌زنید که خواننده را در برابر به اصطلاح کلافه سر در گم قرار می‌دهید. و اندیشه‌های فیلسوفان مهم جهان را که «ایوان گی یو» در نوشته «نقد دین چیست» . . . آورده است با نثار کنایه و نیش زدن، به آن از اصل موضوع طفره می‌روید و در باب اندیشه دیکارت، ایمانوئل کانت، فیور باخ و فروید، کاملاً چشم خود را بسته‌اید. به عنوان مثال در اینجا از یکی دو فیلسوف به اختصار خدمت تان نقل قول می‌آورم که اصلاً نام هم نبرده‌اید.

ایمانوئل کانت فیلسوف بسیار مهم المانی با شهرت جهانی، دین وحیانی و مشخصاً مسیحیت را مورد سنجش قرار میدهد تا به هسته عقلانی آن راه یابد. "ایوان گی یو" میگوید: «منظور کانت از "دین عقلانی اساساً دین اخلاقی است و دین اخلاقی از نگاه کانت به کارگیری فضیلتی است که به فرمان عقل ساخته شده باشد. کانت تأکید میکند که فضیلت اخلاقی همان اخلاق عقلانی است که شناخت آن نیازمند اعتقادات مذهبی نیست» "ایوان گی یو" در ادامه می‌افزاید: «از آنجا که فضیلت اخلاقی همان اخلاق عقلانی است، در نتیجه فقط عقل معیار سنجش خصوصیات الهی وحی یا غیر الهی است»

از فیور باخ: «در نقد دین چیست» . . . صفحه اول پراگراف دوم آمده است: «دین نخستین خود آگاهی در جوامع باستانی است، این آگاهی در توهم محض، در از خود بیگانگی و در تجسم طبیعت انسان در وجود ساختگی شکل می‌گیرد، به همین دلیل آنچه انسان در خدا می‌ستاید، خود انسان، خدا گونه با میل انسان، به خدایی شدن است، یعنی همان چیزی که خارج از او است و در وجود بیگانه با او تجسم یافته است. انسان از خلال دین مخلوق آفریده خود می‌شود و آفریده خود را به وجود الهی تبدیل ساخته و وسیله رستگاری خود می‌انگارد. از نگاه فیور باخ این فرایند نقطه اوج از خود بیگانگی است.

«در نقد دین چیست» . . . از قول فیور باخ آمده است: «از خود بیگانگی تحقق انسانیت انسان در وجود خیالی به نام خداست که مانع از تحقق انسانیت انسان در زندگی واقعی اش می‌شود. به این ترتیب ایثار و از خود گذشتگی انسان در قبال این موجود خیالی جای ایثار و از خود گذشتگی انسان در قبال انسان را می‌گیرد و تکالیف انسانی در قبال خدا جایگزین وظایف انسان در قبال هم‌نوع اش می‌شود»

با روخ اسپینوزا «با اتکا به مفهوم از خود بیگانگی، هر چقدر انسان بیشتر به ارزش گذاری خدا روی آورد به همان اندازه از ارزش خود در فکر و در واقعیت می‌کاهد و بی دلیل نیست که فیور باخ می‌گفت که انسان در وجود خدا بر افکار خویش صحنه می‌گذارد، از نگاه فیور باخ دین ذاتاً انسان ستیز است، زیرا غنای خدا بستگی مستقیم به

«نادانی» و فقر انسان دارد و برای آنکه خدا به همه چیز به ویژه به قادر مطلق تبدیل شود، انسان باید در نیستی فرو افتد و از انسانیت اش تهی شود»

به قول فیور باخ «انسان خود را قربانی خدا می کند و انسان مذهبی لزوماً از فقر انسانی رنج می برد، فیور باخ می گوید برای رهایی از این فقر باید رابطه انسان با خدا را معکوس کرد، یعنی باید انسان را به خدا تبدیل کرد و به این مقصود نیازمند رجعت به انسان است که از نظر فیور باخ عالی ترین ارزش است. در اندیشه فیور باخ بیان خدایی شدن انسان نوعی انسان گرایی مطلق است که هنوز در مقولات دینی توصیف می شود»

از نگاه لوی التوسر فیلسوف فرانسوی متفکر مهم در شناخت ایدئولوژی ها میگوید: «ایدئولوژی مذهبی کارکرد اساسی ایدئولوژی که نگاه داشتن انسان ها در توهم و پنهان کردن نقش واقعیت اجتماعی در بندگی و فرو دستی آنان است به اوج می رساند. این ایدئولوژی در گذشته همانند امروز همواره در خدمت نظم اجتماعی واپسگرا، نا برابر، مرد سالار و زن ستیز و ضد دیموکراتیک بوده است»

خلاصه بعضی فیلسوفان با پنداشت های دینی پس از خواندن کتاب اخلاق اسپینوزا مثلاً، شلایر ماخر فلسفه او را به عنوان مقدس مکفر گرامیش داشت. انریش هاینه، نغز ترین نوشته ها و سرود هایش را مخصوص او سردانید. فیخته، شلینگ و هیگل به فلسفه اسپینوزا توجه خاصی کردند. اما کانت با آنکه در آثار وی احیاناً خطوط فکری اسپینوزایی (تصورات یکتا پرستی یا وحدت الوجود) را می توان یافت ولی او فلسفه اسپینوزا را هرگز جدی نگرفت.

آقای آریا، خطاب به من و آقای سدید می فرمایند: «یکبار از این پوش ظلمانی بیرون شوید و ببینید که شما در کجا هستید، فراموش کرده اید که امپراطوری بی دینی و خدا شناسی و مادیت استبدادی، با هشتاد سال مغز شویی رسمی ماتریالیستی، بیست سال قبل فرو ریخته است و ستم کشان مادیت استبدادی دو باره درب کلیسا و عبادت گاه ها را گشوده اند. آیا یکبار از خود پرسیده اید که چرا مردم با تمام منطق و اخلاق عقلانی که شما ظاهر آن را می ستانید، دو باره به دین و اخلاق غیر عقلانی به زعم شما رجوع کرده اند؟»

پاسخ به آقای آریا در سه نکته. اینک نکته نخست: اقلأ از جانب خود می توان گفت از هنگامی که به عقلانیت دریافته ام جبونانه و ریا کارانه در «پوشش ظلمانی دینی، یا مکتب های ایدئولوژیکی استبدادی زندگی نکرده ام.

نکته دوم، آقای آریا اینکه به قول شما: «امپراطوری بی دینی و خدا شناسی و مادیت استبدادی هشتاد سال مغز شویی رسمی ماتریالیستی بیست سال قبل فرو ریخته» مبارک بر همه ای ما، ولی ای بحال مردم افغانستان و جهان اسلام که با گذشت هزار و چهارصد سال تجربه منفی هنوز هم در ظلمت دینی و حاکمیت های استبداد دینی بسر می برند.

نکته سوم، اینکه می فرمائید: «آیا یکبار از خود پرسیده اید که چرا مردم با تمام منطق و اخلاق عقلانی که شما ظاهرأ آن را می ستانید، دو باره به دین و اخلاق غیر عقلانی به زعم شما رجوع کرده اند؟»

به پاسخ آقای آریا باید گفت: بلی من از خود پرسیده ام، چرا انسان دینی از دین بیزار شده، به مکتب کمونیزم رو می آورد و دوباره به دین بر می گردد. چون وقتی وعده های بهشت برین بروی زمین را از جانب مکتب کمونیزم نصیب نمی شود ناگزیر به همان خیال بهشت معهود دینی بر می گردد که بعد از مرگ آنهم با اطاعت کور کورانه از حامیان

دین و عده داده شده است. (به نقد که نرسید اقلأ در انتظار نسیه دل خوش نگاه دارد) بلی رفت و برگشت به مکتب های دینی و ایدئولوژیک کار دشواری نیست زیرا بسیار وجه مشترک دارند. دشوار دموکرات شدن و دموکرات عمل کردن است. پایان

در باب اندیشه و اندیشمند، قسمت چهارم نوشته آقای آریا بعداً خواهم نوشت.

